

کارکردها و ناکارکردی دانشگاه در ایران

سیدمحمدرضا خاتمی، رضا منصوری و حمیدرضا جلالی‌پور

آیین، ش ۱۰، دی ماه ۸۶

چکیده: سلسله مقالاتی از مجله «آیین» به بررسی کارکردها و ناکارکردهای دانشگاه در ایران می‌پردازد. بیشتر این مقالات با نگاهی انتقادی و آسیب‌شناسانه این مسأله را بررسی کرده‌اند. با توجه به جایگاه با اهمیت دانشگاه در ایران، برخی نکات درباره بعضی از این مقالات ذکر می‌شوند.

● **سیدمحمدرضا خاتمی:** اگر نقش اصلی دانشگاه را تولید علم و ارتقای جامعه براساس گسترش دانایی بدانیم، آن‌گاه ناگزیریم به لوازم آن هم پایبند باشیم؛ لوازمی که یکی از مهم‌ترین موارد آن، به رسمیت شناختن آزادی علمی و استقلال دانشگاه از سیاست‌های جاری است که به تناوب دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. به عبارت دیگر، بزرگ‌ترین جفا در حق دانشگاه به خدمت گرفتن آن برای اهداف خاص است، همچنان که بزرگ‌ترین خدمت به دانشگاه نیز آن است که اجازه داده شود فارغ از قیل و قال‌های درون جامعه، به انجام رسالت خود مشغول باشد و همگان، صرف‌نظر از آن که چه گرایش دینی و سیاسی و فرهنگی‌ای دارند، از حاصل تلاش آن به سود خود بهره‌برگیرند. این همان چیزی است که استقلال دانشگاه نامیده می‌شود؛ اقدام برای نیل به آن، یکی از تلاش‌های دیرهنگام اصلاحات در دوران حضور در قدرت بود که متأسفانه ناهمیده و ناکام ماند و برنامه ارائه شده توسط کاندیدای اصلاح‌طلبان پیشرو در انتخابات نهم در این زمینه نیز به محاق

فراموشی سپرده شد.

دانشگاه به دلیل موقعیت نهادی خاصی که آن را حتی از حوزه‌های علمیه هم متمایز می‌کند، پویایی ویژه‌ای دارد. حساسیت دانشگاه به محیط اطراف خود بی‌نظیر است و میزان الحرارة دانشگاه، زودتر از هر جای دیگر دمای تغییرات مطلوب یا نامطلوب جامعه را نشان می‌دهد. در کنار این آگاهی و هوشیاری، باید بی‌تعلقی به دنیا، آزادمنشی و عدالت‌طلبی دانشجویان را نیز افزود که وقتی با انرژی مترکم جوانی ممزوج می‌شوند، منشأ اصلی تحولات اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

اگر می‌خواهیم دانشگاه به درستی در جایگاه واقعی خود قرار گیرد، چاره‌ای نیست جز آن که:

۱. استقلال دانشگاه به رسمیت شناخته شود و اجازه داده شود فارغ از گرایش و قدرت سیاسی، دانشگاهیان در فضایی کاملاً آزاد و علمی، خود نهاد دانشگاه را مدیریت کنند؛ خردورزی و آنان باید محترم داشته شود و ساحت علم و دانش از اعمال قدرت و مداخلات آشکار و پنهان گروه‌های ذی نفوذ و نهادهای سیاسی مصون باشد.

۲. نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر دموکراسی عرصه سیاست‌ورزی را باز بگذارد و نهادهای مدنی و تخصصی، مکانی برای جذب نیروهای فعال سیاسی و اجتماعی باشند تا این نیروها با حداقل امنیت، در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حضوری پر نشاط داشته باشند.

۳. باور کنیم که علوم، جهانی هستند و ما نیازمند تعامل فعال با همه جهان هستیم، ملاحظات سیاسی نباید موجب شوند دانشگاهیان از ارتباط با کانون‌های اصلی علم و پژوهش باز مانند.

۴. باور کنیم که دانشگاهیان، پیش‌تازان تحول در همه زمینه‌ها از جمله تحولات سیاسی هستند؛ محترم داشتن نقش آن‌ها، امکان فعالیت چند صدایی در دانشگاه‌ها را فراهم می‌سازد. علاوه بر این، احترام گذاردن به عقاید گوناگون موجود در دانشگاه، از هزینه تحولات سیاسی خواهد کاست و دانشگاهیان خواهند توانست در فضایی آرام به تبادل آرا بپردازند. طبعاً روح پاک و فطرت حق‌طلب دانشجویان نیز طالب آن اندیشه‌ای است که بتواند جان‌تشنه آنان را با زلال حقیقت سیراب کند.

دانشگاه در ایران، بنا به استنباط کلی مردم، متولی علم و عین علم است، البته به غیر از علوم دینی. بنابراین به سختی بتوان میان آسیب‌شناسی علم و آسیب‌شناسی دانشگاه در ایران

تمایزی قائل شد. البته توجه داشته باشیم که اهل علم، به معنی حوزویون، رشته‌های دانشگاهی را علم نمی‌دانند و آن را فضل می‌شمارند و هنوز تنها آن اندازه از علم را لازم و مفید و شاید مجاز می‌دانند که شرع به آن نیاز دارد. اسناد تأسیس دانشگاه‌های ایران هم با این تلقی بی‌ارتباط نیستند. با بررسی این اسناد و اسناد مربوط به تأسیس دانشگاه‌ها در جمهوری اسلامی، می‌توان به این چند انگیزه اشاره کرد:

۱. تربیت معلم، مهندس و پزشک برای پاسخ‌گویی به عنوان نیازهای فوری اجتماع؛

۲. تأمین شغلی جوانان و مشغول کردن آن‌ها؛

۳. وجود تصویری مبهم از مهم بودن نهاد دانشگاه به عنوان نماد توسعه؛ این انگیزه به خصوص بعد از انقلاب، عامل اصلی تأسیس دانشگاه در شهرهای کوچک ایران بوده است. تأسیس دانشگاه‌ها نشانی از نیاز انسان ایرانی به تفکر، بروز خلاقیت، حل مسائل جامعه و شناخت انسان و طبیعت دیده نمی‌شود. بنابراین، دور از انتظار نیست که بازده این دانشگاه‌ها هم با نیاز فکری جامعه سنخیتی نداشته باشد. هنوز هیچ گفتمان دانشگاهی‌ای شکل نگرفته است که انگیزه تأسیس یا چگونگی مدیریت دانشگاه‌ها را نقد کند. تنها نوشتارهایی که به این مسأله پرداخته‌اند، پیرامون علم اسلامی نوشته شده‌اند. گروهی تصور می‌کنند مفهومی به نام علم اسلامی وجود دارد که باید آن را فعال کرد و دانشگاه‌ها را بر آن مبنای تأسیس و مدیریت نمود.

● حمیدرضا جلالی پور: نگاهی گذرا به فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها در دو بازه زمانی سال‌های ۸۰-۷۶ و ۸۶-۸۰ نشان می‌دهد فعالیت‌های دانشجویان (مانند برگزاری جلسات علمی، نشست‌ها و بیانیه‌های انتقادی، مشارکت در رخدادهای سیاسی و انتخاباتی، میزان اثرگذاری بر عرصه عمومی و عرصه سیاسی ایران و ارتباط با نخبگان سیاسی و فرهنگی و...) از سال ۸۰ به بعد رو به کاهش نهاده است. یکی از راه‌های ارتقای فعالیت‌های دانشجویان جدیدالورودهای جدید که در سال ۸۶ وارد انجمن‌های اسلامی شده‌اند، توجه به علل کاهش و تغییرات این فعالیت‌ها در شش سال گذشته است. به نظر می‌رسد موارد ذیل تا حدودی دلایل این کاهش فعالیت را توضیح می‌دهند.

۱. اولین عامل این کاهش آن است پیش از این که مطالبات مردم سالارانه جنبش عمومی اصلاحات به قانون تبدیل شوند، این جنبش توسط دولت پنهان مهار شد. مهار جنبش اصلاحات بر فعالیت همه پویش‌ها و جنبش‌های اقصاری ایران، از جمله دانشجویان اثر گذاشت.

۲. عامل دوم، تمرکز اختصاصی دولت پنهان بر مهار فعالان جنبش دانشجویی است (قبل از مهار جنبش دانشجویی، مهار مطبوعات غیر حکومتی و بعد از جنبش دانشجویی مهار اصلاح طلبان در مجلس ششم، احزاب و تشکل‌های دانشجویی در دستور کار دولت پنهان بود). ظاهراً هسته اداره کننده دولت پنهان، جنبش دانشجویی را یک نیروی برانداز نرم ارزیابی می‌کرد و خود را محق می‌دانست این جنبش را ابتدا از طریق دستگیری فعالان آن و تشکیل پرونده قضایی برای آن‌ها و سپس ایجاد تشکل‌های دانشجویی موازی در درون اتحادیه انجمن‌های اسلامی و تقویت تشکل‌های خارج از انجمن‌های اسلامی مهار کند.

۳. عامل سوم، تأثیر منفی انتظارات برآورده نشده دانشجویی و کاهش پاداش‌های روحی-روانی در قبال فعالیت‌های دانشجویی است. در طول سال‌های ۷۶ تا ۸۰ با پیروزی سید محمد خاتمی (که برنامه و شعار اصلی‌اش توسعه سیاسی بود) و تشکیل اولین شوراهای شهر و مجلس ششم با پیروزی اکثریت اصلاح طلب، فکر اصلاح امور جامعه از درون نظام رونق گرفت و این روحیه، دانشجویان را تقویت کرد.

۴. عامل چهارم، پی‌گیری اهداف و راهبردهای آرمانگرایانه و غیر واقعی توسط بخشی از فعالان دانشجویی بود. این عامل به روند مهار فعالیت دانشجویی نیز کمک کرد. یکی از اهداف و راهبردهای آرمانگرایانه و واقع‌گرایانه انجمن‌های اسلامی، دفاع از عرصه عمومی نقد و بررسی (به ویژه در عرصه دانشگاه‌ها) بود. اگرچه پی‌گیری این راهبرد از پیش از دوم خرداد ۷۶ با کار شکنی‌های دولت پنهان مواجه بود، با این حال مبارزه با دانشجویانی که صادقانه از عرصه عمومی نقد و بررسی دفاع می‌کردند، کار ساده‌ای نبود.

۵. علت پنجم کاهش فعالیت‌های دانشجویان، آن است که از سال ۷۹ به بعد ترکیب جنسی دانشجویان به نفع دختران (۶۰٪) تغییر کرد، اما پسران دانشجو به جای آن که به این رخداد مبارک توجه کنند و به اقتضانات محیط جدید تن دهند، با غفلت از آن، بر حدت مطالبات و هزینه راهبردهای خود افزودند. طبیعی است که این دانشجویان فعال در فضای جدید تنها ماندند.

۶. عامل ششم، عدم توجه به روند تمایزیابی در فعالیت‌های دانشجویی و دفاع ناشیانه تعدادی از فعالان انجمن اسلامی از حقوق دانشجویان محذوف بود. رشد فردیت و افزایش تمایزیابی و تفکیک میان گرایش‌های مختلف در دانشگاه‌های ایران، از روندهای جدی اجتماعی است. به عبارت دیگر، همه دانشجویان به یک هدف فکر نمی‌کنند، همه آنان به

فعالیت سیاسی علاقه ندارند و همه دانشجویان سیاسی هم به یک نحو نمی‌اندیشند. به عنوان نمونه نگاه لائیک‌ها، قوم‌گراها و سوسیالیست‌ها به فعالیت‌های دانشجویی با دانشجویان انجمن‌های اسلامی متفاوت و متمایز است.

۷. هفتمین عامل، ضعف فعالیت‌های درون تشکیلاتی است. قدرت هر انجمنی به میزان فعالیت اعضای آن برای اجرای برنامه‌های جمعی در درون آن تشکیلات بستگی دارد. انجمن‌های اسلامی، بیشتر فعالیت‌های خود را مصروف فعالیت‌های سیاسی معطوف به خارج از دانشگاه می‌کردند و از تقویت برنامه‌های درون تشکیلاتی که به تقویت هر تشکلی می‌انجامد، غافل شدند. شرکت مستمر در برنامه‌های دینی و جلسات معارف دینی و اخلاقی، فعالیت‌های ورزشی و مطالعاتی، مسافرت‌های دسته جمعی، تشکیل گروه‌های خودیاری برای کمک به اقشار آسیب دیده و... در میان انجمن‌ها بسیار ضعیف شده است.

۸. بعضی از فعالان دفتر تحکیم وحدت که رهبری سیاسی انجمن‌های اسلامی را بر عهده داشتند، توانایی شناسایی واقع‌گرایانه موقعیت خود را در جامعه نداشتند.

۹. عامل نهم، عدم توجه فعالان دانشجویی به طرح و موشکافی معضلات غیر سیاسی در عرصه عمومی نقد و بررسی بود. به دلیل اهمیت این موضوع، نگارنده در نوشته جداگانه‌ای به آن خواهد پرداخت.

۱۰. به غیر از آخرین علتی که به آن پرداختم، عوامل دیگری هم در کاهش فعالیت‌های انجمن‌های اسلامی دخیلند که تعدادی از آن‌ها به اختصار از این قرارند: وقتی هزینه فعالیت‌های سیاسی در انجمن‌ها زیاد شد، عده‌ای از دانشجویان در کانون‌های سایر فعالیت‌های دانشجویی (مثل کانون‌های علمی و فرهنگی و نشریات دانشجویی) فعال شدند؛ عده‌ای از دانشجویان مذهبی هم جذب تشکلهایی نظیر بسیج دانشجویی شدند؛ بعضی از دانشجویان که به فعالیت بلندمدت سیاسی علاقه‌مند بودند، به احزاب سیاسی پیوستند؛ برخی که به مسائل دانشجویی و جامعه ایران به صورت بنیادی‌تر نگاه می‌کردند، به انجام برنامه‌های بلندمدت مطالعاتی پرداختند و حتی بعضی از آن‌ها از رشته‌های فنی و پزشکی به رشته‌های علوم انسانی تغییر رشته دادند؛ بعضی هم به دنبال فعالیت‌های اقتصادی رفتند تا در عین تحمل فشارهای سیاسی، دست کم در تنگناهای اقتصادی از پانفتند؛ بخش دیگری از بدنه دانشجویی هم بیشتر به زندگی، خشنودی و منافع خود و بهره‌گیری از هنر و ادبیات و روابطشان مشغول شده‌اند که خود از پیامدهای پیشرفت فرهنگ مدرن در ایران است.

نجفعلی غلامی

۱. آقای سیدمحمد رضا خاتمی در ابتدای مقاله خود به مسأله «استقلال دانشگاه» می‌پردازد و معتقد است که دانشگاه اگر بخواهد تأثیرگذار باشد، باید از سیاست‌های جاری مستقل باشد. سؤالی که در اینجا مطرح است برداشت از «استقلال دانشگاه» است، اصولاً کسی منکر مستقل بودن دانشگاه نیست؛ اما این استقلال چه معنا و مفهومی دارد؟ آیا استقلال دانشگاه از حکومت به معنی اپوزیسیون شدن دانشگاه است؟ آیا دانشگاه اگر بخواهد مستقل باشد همیشه باید خود را رو در روی نظام ببیند؟ به نظر می‌رسد برخی از اصلاح‌طلبان چنین برداشتی از استقلال دانشگاه دارند. اما واقعیت این است که استقلال دانشگاه در همچنین پروسه‌ای قابل تعریف نمی‌باشد. دانشگاه باید در عین حالی که از لحاظ علمی و سیاسی مستقل از جریان‌ها و احزاب سیاسی و حکومت می‌باشد، مکمل نظام اسلامی باشد و خود را بازوی توانمند حکومت دینی تصور نماید. اصولاً بدنه دانشگاه که متشکل از اساتید و دانشجویانی است که اکثریت قریب به اتفاق آنها، متدین، مؤمن و حامی نظام شناخته می‌شوند، نمی‌تواند نقش اپوزیسیون برای نظام اسلامی ایفاء نماید. در زمان مبارزه علیه رژیم نامشروع پهلوی هم جنبش دانشجویی در خدمت مبارزین و در رأس آنها حضرت امام علیه السلام بود و این هماهنگی هیچ تنافی با استقلال دانشگاه نداشت. تعامل نظام اسلامی و دانشگاه و ارتباط دو سویه بین این دو می‌تواند منشأ خیرات و برکاتی زیادی شود و این مسأله مهم و حیاتی را نباید به بمانند این که دانشگاه مستقل است و باید مسیری متفاوت از مسیر نظام حرکت کند، از دست بدهیم.

۲. آقای رضا منصوی در مقاله «آسیب‌شناسی دانشگاه‌های ایران» به دو مسأله اشاره می‌کند که قابل نقد و بررسی است.

الف) ایشان می‌گویند «اهل علم، به معنی حوزویون رشته‌های دانشگاهی را علم نمی‌دانند و آن را فضل می‌شمارند.» در پاسخ باید گفت این یک ادعای بیش نیست. اصولاً نگاه اسلام به دانش، نگاه بالا دستی است و هر یک از یافته‌های بشری که در مسیر زندگی انسان مفید فایده و مثمر ثمر باشند، علم تلقی می‌کند و بدان ارزش و اهمیت قائل است که در مجامع روای ما روایات متعددی در این زمینه وارد شده است.

اضافه بر این مطلب، بسیاری از علما حوزه علمیه، خود در علوم بشری و غیر شرعی متبحر و صاحب سبک و نظریه پرداز بوده‌اند، مانند شیخ بهایی، شیخ الرئیس ابوعلی سینا، شیخ طوسی و.... بنابراین چگونه ممکن است آنها علوم بشری را فضل تلقی کنند نه علم را. ب) بحث دوم ایشان پیرامون «علم اسلامی» است که معتقدند گروهی در صدد هستند علم اسلامی را در دانشگاه‌ها نهادینه کنند. اگر منظور آقای منصوری از نهادینه کردن علم

اسلامی در دانشگاه، حوزوی کردن دانشگاه است این ادعای نادرستی است و هیچ شاهدهی بر این سخن وجود ندارد. کسانی که در پی نهادینه کردن علم اسلامی در دانشگاه هستند هرگز فکر نمی‌کنند که دانشگاه حوزه شود. واقعیت این است که نهادینه کردن «علم اسلامی» در دانشگاه‌ها بدان معناست که علوم در دانشگاه جهت‌گیری اسلامی داشته باشد.

۲. آقای جلالی‌پور در مقاله «علل تغییر در فعالیت دانشجویی در دانشگاه‌های ایران» عواملی را ذکر می‌کند که اگرچه برخی عوامل با واقعیت سازگار، ولی بسیاری از عوامل مذکور دچار ضعف جدی و نیازمند به نقد است. عمده فرضیه ایشان این است که در دوران «اصلاحات» دولت پنهان شکل گرفت و در مسیر فعالیت جنبش دانشجویی موانع ایجاد نمود. مسأله ایجاد دولت پنهان از طرف آقای جلالی‌پور نیز متأسفانه فقط در حد ادعا مطرح شده است و هیچ‌گونه مدرک و استنادی پیرامون چگونگی شکل‌گیری این دولت، نحوه رفتار آن، مکانیسم‌های عملیاتی آن و... بحثی مطرح نکرده‌اند. به نظر می‌رسد که رکود فعالیت دانشجویی و تغییر کاربردی آن را باید در جای دیگر جستجو کرد. متأسفانه برخی اصلاح‌طلبان هیچ‌گاه نخواستند عملکرد خود را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند و از نقدهای سازنده استقبال چندانی نکرده‌اند. اصلاح‌طلبان اگرچه در ابتدای ورود به قدرت جنبش دانشجویی را همراه خود داشتند و این همراهی هم به خاطر شعارهای آزاد بخواهانه و تحول‌طلبانه آنان بود که ماهیت جنبش دانشجویی براساس این گونه شعارها شکل گرفته است. اما پس از تکیه بر مسند قدرت، جنبش دانشجویی به ابزار سیاسی برای پیشبرد مقاصد حزبی و گروهی اصلاح‌طلبان تبدیل شد و این بزرگ‌ترین ضربه را به پیکره جنبش دانشجویی وارد کرد. دانشگاه باید سیاسی باشد، اما جامعه دانشگاهی و ماهیت و هویت دانشجویی هرگز «سیاسی‌کاری» را بر نمی‌تابد و هنگامی که احساس کند بازیچه دست احزاب و گروه‌های سیاسی شده، خود را از این عرصه خارج خواهد کرد. در دوران اصلاحات جنبش دانشجویی دچار چنین بله‌ای شد. بنابراین رکود و تغییر فعالیت سیاسی دانشگاه ایران را باید در این فاز مورد مطالعه قرار داد.